

## مصاف‌های جنبش زنان

لیلا دانش

روایات متفاوتی هست. اما مستقل از این نقطه عزیمت‌های متفاوت، داده‌های عینی در تبیین این شرایط یک‌سانند و با هر روایتی از تحولات جهان امروز، قابل اغماض نیستند. مهم‌ترین وجه مشخصه موقعیت امروز زن در راستای تحولات ناشی از انقلاب تکنولوژیک را باید در مطلوب شدن کار زنان دید. حتا در کشورهای پیش‌رفته صنعتی، که بحران اوایل دهه ۷۰ میلادی به سرآغاز رکودی طولانی در آن‌ها تبدیل شد نیز علی‌رغم بیکاری میلیونی که یکی از شاخص‌های این دوره بوده است، در نتیجه‌ی تحولات تکنولوژیک دوره‌ی اخیر، رکود در صنعت و شاخه‌هایی از تولید که سنتا مردانه بودند، و هم‌چنین گسترش بخش خدمات و رشته‌های جدید تولیدی، زنان بیش از مردان جذب بازار کار شده‌اند. امروز عموماً بر این توافق هست، که فمینیزه شدن بازار کار و فمینیزه شدن فقر، که حتا مورد تایید بسیاری از نهادهای جهانی دست‌اندرکار گلوبالیزاسیون و برنامه‌های توسعه نیز هست، از مختصات غیر قابل اغماض شرایط حاضر است. در راستای این تحولات، زنان جذب بازار کار می‌شوند، بیش‌ترین سهم را از فقر و خشونت و استثمار می‌برند، اما ناامن‌ترین بخش نیروی کار در حیطه شغلی و بی‌حقوق‌ترین در عرصه حقوق اجتماعی باقی می‌مانند. بازتاب این روند در کشورهای معروف به جهان سوم و یا توسعه نیافته بسیار گسترده‌تر است. گرچه تاریخ وجود برنامه‌های توسعه برای استقرار مدرنیزاسیون در این دسته از کشورها به دوره جنگ دوم جهانی برمی‌گردد، اما برنامه‌هایی

با هر تصویری از پیش‌رفت‌ها و مبارزات در جنبش زنان، روشن است که ستم و تبعیض جنسی خاتمه نیافته و برابری جنسی متحقق نشده است. پس سؤال این است، که چطور جنبش زنان می‌تواند یک بار دیگر به جنبشی فراگیر، جنبش اعتراض میلیونی زنان تبدیل شود؟ آیا چنان که ادعا می‌شود، موقعیت زنان در جوامع مختلف آن قدر با «تفاوت» در شرایط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی عجین شده، که امکان حرکت سراسری در این جنبش دور از ذهن است؟ آیا اصولاً مبنای عینی‌ای برای سخن گفتن از افقی متحد کننده موجود هست؟ و چه چیز می‌تواند جنبش زنان را به یک جنبش توده‌ای تبدیل کند، که به طور واقعی بتواند تغییر موقعیت عینی زن در جامعه را مبنای تغییرات واقعی در زندگی آنان کند؟

دوره‌ی جدید در حیات جنبش زنان در ارتباط تنگاتنگی است با گلوبالیزاسیون، که چیزی نیست جز گسترش مناسبات سرمایه داری به گوشه و کنار جهان و به کار گرفتن اکثریت مردم کارگر و زحمت کش در خدمت موسسات چند ملیتی و کارفرمایان گاه نامریی در سازمان جدیدی از کار با قراردادهای موقت و کارهای نیمه وقت و در حاشیه‌ی تولید ماندگار شدن. جنبش زنان مهر و نشان این روند جهانی را بر خود دارد، به این دلیل ساده که در سایه‌ی این روند است که توده‌ی عظیمی از زنان در موقعیت فروشنده‌گان یکی از ارزان‌ترین بخش‌های نیروی کار قرار می‌گیرند. از شرایط جدید در جنبش زنان، علل پیدایش آن و چگونه فراتر رفتن از این موقعیت،

در مشاهده و بررسی جنبش زنان در شرایط امروز، دو تصویر بلافاصله قابل تشخیص است. اول، عروج جدید این جنبش و دوم، فقدان افق یا پرچمی متحد کننده. در این که جنب و جوش‌ها پیرامون مساله‌ی زن بسیار زیاد است و اشکال متفاوت فعالیت‌های موجود در این زمینه فراوان، جای بحثی نیست و از این لحاظ به جرات می‌توان دوره‌ی حاضر را با دوره‌های دیگر عروج جنبش زنان در انتهای قرن نوزدهم و هم‌چنین در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی مقایسه کرد. واضح است که گرایش‌های متفاوت در هر جنبشی، تاریخ آن جنبش را بر مبنای نقطه عزیمت‌ها و نگرش‌های خود قضاوت می‌کنند. با این وصف، در هر بررسی و بازبینی ابژکتیوی باید دوره‌های تاریخی با مشخصات عینی و واقعی‌شان ملحوظ شده باشند. در تاریخ جنبش زنان در یک مقیاس جهانی تا به امروز، دو دوره‌ی مهم از نظر گستردگی مبارزات توده‌ای در این جنبش و مطالبات فراگیر آن قابل شناسایی است. در هر دوی این دوره‌ها، پرچم متحد کننده‌ای وجود داشت که تاریخ یک دوره از مبارزات زنان را هویت می‌داد و جنبش زنان را فراتر از تعلقات سیاسی در یک حرکت یک پارچه متحد می‌کرد.

در دوره‌ی اول، که از انتهای قرن نوزدهم آغاز می‌شد، مطالبه‌ی محوری این جنبش حق رای بود و در دوره‌ی دوم، برابری حقوقی و اجتماعی.

روشن است، که هر کدام از این دوره‌ها مهر مختصات تاریخی زمان خود را دارند و به هیچ وجه نمی‌توان تصویری الگوبردارانه از تکرار آن‌ها داشت. اما

که در دوره‌ی حاضر و بعد از بحران دهه‌ی ۷۰ میلادی در دستور قرار گرفته‌اند، با مدل‌های دیگر توسعه‌ی لاقابل از زاویه‌ی تاثیر آنان بر موقعیت زنان بسیار متفاوت هستند. این برنامه‌ها به اذعان گردانندگان آنها متکی هستند بر جذب نیروی کار ارزان زنان در قالب کارهای موقت، نیمه وقت و قطعه کاری، که عمدتاً هم متکی هستند به فرهنگ عقب مانده‌ی حاکم بر رابطه‌ی دو جنس در این کشورها. در اغلب این کشورها، بی حقوقی پذیرفته شده‌ی زنان، نبود سیستم‌های حمایت اجتماعی، فقدان سنت تشکلی یابی، و وجود فرهنگ و مناسبات عقب مانده که محرومیت از حقوق اجتماعی را باعث می‌شوند که شرایط کار این زنان بسیار شاق و طاقت فرسا باشد. گزارشات فراوانی از شرایط کار و استثمار این زنان در کشورهای که برنامه‌های توسعه‌ی روشنی محتوای این برنامه‌ها و مباحث سیاسی چاشنی آن از نوع استقرار جامعه‌ی مدنی، گذر به مدرنیته و شکل‌گیری «ان. ج. او» ها و غیره را نشان می‌دهند. (۱)

به این ترتیب، مساله این است که اگر حاصل روندهای جاری این است که توده‌ی وسیع تری از زنان به فروشندهگان نیروی کارشان تبدیل می‌شوند و یا به عبارت دیگر، توده‌ی وسیع تری از زنان در تلاش برای بهبود شرایط زیست و کارشان در تقابل دایمی با جامعه‌ی سرمایه داری قرار می‌گیرند، آیا این نیروی وسیع و میلیونی بالقوه امکان متحد شدن در یک پلاتفرم مبارزاتی ضد کاپیتالیستی را ندارد؟ آیا نمی‌توان نتیجه گرفت، که اگر قرار است جنبش زنان در برگیرنده‌ی اکثریت زنان باشد، چاره‌ای جز این ندارد که پرچم خواست‌های این زنان را پرچم اتحاد صفوف خود کند؟ واقعیت این است که با حرکت از فاکتورهای عینی، هیچ مانعی برای شکل گرفتن چنین پلاتفرمی و برای تبدیل جنبش زنان به یک جنبش ضد کاپیتالیستی نیست. تمایل و تلاش برای شکل دادن

چنین حرکتی البته همین امروز نیز موجود است. اما موانعی که این پیش روی را کند می‌کنند، کم نیستند. در یک سطح کلی، یکی از مهم ترین این موانع، نگرش‌ها و نقطه‌عزیمت‌هایی در جنبش زنان است که تلاش دارند این جنبش را از یک جنبش اعتراضی سوق دهند به حرکتی فرهنگی.

در ایران نشانه‌های زیادی از شکل گرفتن این سمت گیری در جنبش زنان به چشم می‌خورد و تمایل به کار فرهنگی و یا فرهنگی کردن جنبش زنان، بخشی



از فعالین این جنبش در داخل و خارج کشور را به خود جلب کرده است؛ هر چند ما شاهد حرکت سازمان یافته، شکل گرفته و صاحب پلاتفرم روشنی در این زمینه نیستیم. سمت گیری به کار فرهنگی به عنوان بستر اصلی کار در جنبش زنان و یا تلاش برای تبدیل جنبش زنان به یک حرکت فرهنگی، مبتنی بر دو مولفه اصلی است:

۱- جنبش زنان جنبشی است در راستای جنبش اصلاحات و باید با پرهیز از خشونت، با تلاش برای تغییر تدریجی قوانین، بر موقعیت زنان تاثیر بگذارد و

حرکتی «آرام و عمیق» را تثبیت کند. (۲) حامیان این ایده تنها اصلاح طلبان دولتی نیستند، بلکه عمدتاً اصلاح طلبان خارج حکومت و بخشا چپ سابق هستند. در این نقطه‌ی عزیمت، ایراد نه به پرهیز از خشونت، بلکه به محتوای اصلاح طلبی است. البته پند و اندرز به قربانیان خشونت حکومت اسلامی مبنی بر پرهیز از خشونت، به اندازه‌ی کافی ساده لوحانه هست که صاحبان این موضع سیاسی را در نقطه‌ای بسیار ضعیف قرار دهد. اما مساله‌ی اساسی‌تر این است، که شکل و شمایل یافتن جنبش زنان در این چهارچوب محدود و مشروط می‌شود به التزام به اصلاح طلبی نیروهایی که برای تغییر در شرایط جامعه آن قدر شیفته‌ی خود «اصلاح طلبی» هستند، که فراموش کرده‌اند اصلاح طلبی باید محتوایی نیز داشته باشد! هیچ کدام از نیروهای شناخته شده‌ی منتسب به این سنت تا به حال نشان نداده‌اند، که چگونه و با کدام تغییرات (حتا به شیوه‌ی اصلاح طلبانه) می‌خواهند کاری کنند که مبنای تغییری جدی در موقعیت زن در جامعه ایران قرار گیرد. شاه بیت تبلیغات این نیروها این است، که جنبش زنان باید در کنار اصلاح طلبان قرار گیرد و ابزار پیش برد سیاست اصلاح طلبانه در جنبش‌های اجتماعی نیز کار فرهنگی است.

۲- مولفه‌ی دوم در شکل دادن سمت گیری فرهنگی در جنبش زنان، غلبه‌ی گفتمان سنت - مدرنیته است. از منظر این گفتمان، که گویا قرار است توضیح دهنده‌ی همه‌ی معضلات اجتماعی جامعه‌ی ایران باشد، جنبش زنان باید هم و غم خود را در مبارزه بر علیه «سنت» و تلاش برای استقرار مدرنیته بگذارد. و مدرنیته البته در زبان و ادبیات روشن فکری امروز جامعه‌ی ایران آن قدر از «مدرنیته»ی کلاسیک فاصله گرفته، که گویی نتیجه‌ی چیزی غیر از جامعه‌ی سرمایه داری است! در این گفتمان و یا با مقولات فکری رایج در این گفتمان، جنبش زنان باید کمر به چالش «سنت» ببندد و این در واقع توضیح روشنی است بر این که چرا در این چهارچوب بستر حرکت شکل گیری

و قوام یافتن جنبش زنان کار فرهنگی و سمت گیری فرهنگی است. (۳) در چنین چهارچوبی، مشکلات زن در جامعهی ایران نه ناشی از جامعهی سرمایه داری، بلکه ناشی از «سنت» است که از جمله اشاره به فرهنگ جامعهی پیشامدرن دارد. قریب بیست و چند سال حاکمیت یک حکومت مذهبی، طبعا نقش و جایگاه فرهنگ و قوانین تبعیض آمیز مذهبی را در تشدید ستم و تبعیض بر زنان بسیار قابل فهم می‌کند. اما اگر دنبال راهی برای غلبه بر مشکلات زن در جامعهی ایران رو به آینده هستیم، آن وقت سؤال این است که با گفتمان سنت - مدرنیته چطور می‌شود با عوارض برنامه های توسعه برای زنان مبارزه کرد، که خود در حقیقت چیزی جز محتوای اقتصادی مدینه‌ی فاضله‌ی «مدرنیته» نیست؟ آیا عوارض شناخته شده‌ی این برنامه ها برای زنان ناشی از مشکلات و کاستی‌های فرهنگی است؟ آیا صرفا مقابله‌ی فرهنگی یا تلاش برای تغییر ارزش‌های فرهنگی می‌تواند بار این مصایب را بکاهد؟ یا شاید کل این سمت گیری نه تلاش برای حل مسایل اکثریت زنان در جامعه، بلکه تلاش برای رفع کاستی‌های پیش رفت برنامه های توسعه در شرایط حاضر است؟

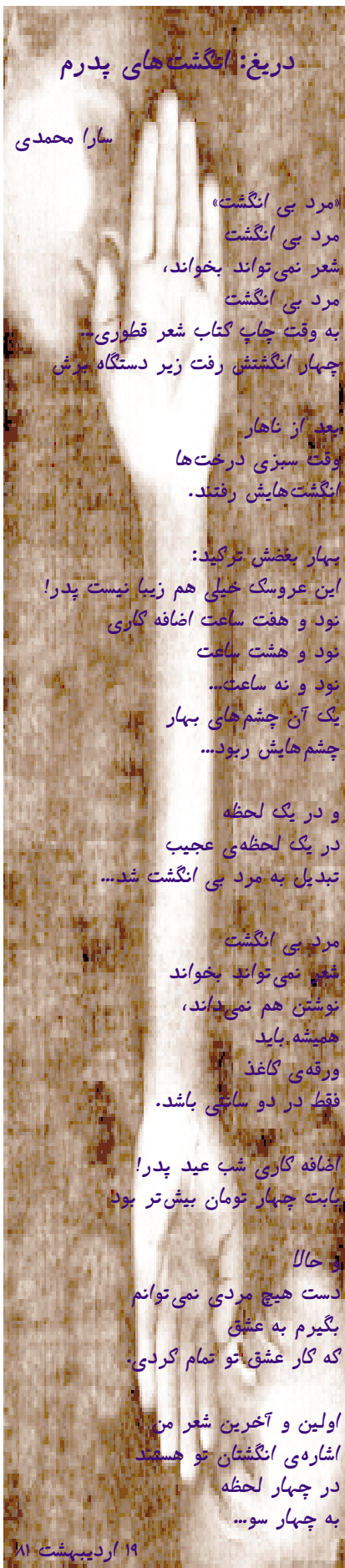
پشتوانه‌ی این حرکت از نظر سیاسی قطعاً متکی است به عروج اصلاح طلبی در ایران و مستقل از درجه‌ی وابستگی حامیان این دیدگاه به جبهه‌ی دوم خرداد و یا نهادها و شخصیت‌های شناخته شده‌ی اصلاح طلب، این حرکتی است در راستای این جریان. اما از نظر پشتوانه‌ی نظری، این سمت گیری بی شک متکی است به جریانی عظیم‌تر. گرایش به کار فرهنگی در جنبش‌های اجتماعی و یا سوق دادن این جنبش‌ها به کار فرهنگی، دستاورد چرخش به راست دهه‌ی هشتاد میلادی است. بر مبنای این چرخش به راست ایدئولوژیک و نظری، جنبش‌های اجتماعی جدید دیگر مانند دوره‌ی عروج کاپیتالیسم الزاما نقش اعتراضی ندارند و محل سازمان دادن یک اعتراض اجتماعی نیستند، بلکه عمدتاً کارشان تلاش برای تغییر نرم‌ها و ارزش‌های اجتماعی (کاری فرهنگی) و یا کمک به هویت یابی فعالین این جنبش است. (۴)

در این نگرش، جنبش‌های اعتراضی مثل جنبش زنان و جنبش کارگری در قرن نوزدهم و بخش زیادی از قرن بیستم متعلق به دوره‌ی عروج جامعه‌ی صنعتی هستند و در دوره‌ی حاضر (جامعه‌ی فراصنعتی)، نقطه‌ی عزیمت این جنبش‌ها دیگر نه الزاما تغییرات اجتماعی و طبقاتی، بلکه کار بر روی خود جنبش، هویت جنبش و فعالین آن است. جنبش‌ها در این نقطه‌ی عزیمت، از حرکتی اجتماعی و دخیل در معادلات سیاسی، به حرکتی سیال و درخود تبدیل می‌شوند. هر زن و یا هر کارگری می‌تواند ده ها هویت داشته باشد، که با هر کدام به شکلی وجود اجتماعی خود را متحقق کند، بی آن که لزومی داشته باشد پیوندی میان این «هویت» ها وجود داشته باشد و بی آن که لازم باشد این آحاد با هویت‌های مختلف خود، منشاء حرکت‌های اجتماعی اعتراضی شوند. بسیاری از کسانی که حامی تبدیل جنبش زنان به یک حرکت فرهنگی هستند، در واقع آگاه یا ناآگاه همین تصور را از جنبش‌های اجتماعی دارند. (۵) غرض طبعا مخالفت با کار فرهنگی و یا تلاش برای تغییر نرم‌ها و ارزش‌ها نیست، بلکه مساله در این مورد خاص (جنبش زنان) دقیقا بر سر این است که چهارچوب کار فرهنگی آن چنان محدود است و آن چنان مسایل محدودی را در خود جای می‌دهد، که به ناچار بخش زیادی از زنان و یا به عبارت دقیق‌تر، مسایل بزرگ بخش بزرگی از زنان خارج آن قرار می‌گیرند. تازه اگر فعلا از این نکته‌ی مهم که گلوبالیزاسیون و توسعه نه پروسه‌ای فرهنگی، بلکه اقتصادی و اجتماعی هستند، بگذریم.

نکته‌ی دیگری که پشتوانه‌ی نظری این حرکت است و این نیز پدیده‌ای ایرانی نیست، مساله‌ی عروج ایده‌های پسامدرن و تاثیرات بارز آن بر بخش‌هایی از جنبش زنان است. وارد شدن مولفه‌های جدید نظری در مباحث جنبش زنان و عواقب آن‌ها بحث جداگانه‌ای می‌طلبند. اما این جا در رابطه با بحث حاضر بر دو نکته تاکید می‌شود. اول، زیر سؤال رفتن روایت‌های جهان شمول که نتیجه‌ی مستقیم آن این است، که نه تعریف واحدی از ستم (طبقاتی یا جنسی) می‌تواند وجود داشته باشد و نه راه حل

واحدی برای غلبه بر آن. مطابق این نگرش، هر کس می‌تواند تعبیر خاص خود را از مثلا ستم بر زنان، علل آن و چگونگی مبارزه علیه آن داشته باشد. و دوم، رواج نسبی گرایبی است که از نظر سیاسی یک علت مهم در توضیح فقدان یک حرکت اعتراضی گسترده در جنبش زنان و بی اعتبار شدن حقوق جهان شمول زن است. واقعیت این است، که غلبه‌ی این مولفه های نظری بر مباحث شاخه های مختلف فمینیسم منجر شده به تمایل به کار فرهنگی، حرکت از فرهنگ، زبان، هویت جنسی و مقولاتی از این دست در توضیح و تشریح مسایل زنان. با حرکت از این نقطه‌ی عزیمت، فعالین جنبش زنان باید بر پروسه‌ی هویت یابی خود متمرکز شوند. از طریق تمرکز بر پروسه‌ی هویت یابی، تاثیرگذاری بر زبان و فرهنگ و گفتمان‌هاست که می‌توان درک و تصور اجتماعی از زنان را تغییر داد و ارزش‌های تازه‌ای را جایگزین ارزش‌های کهنه کرد و گفتمان‌های تازه‌ای را به جای گفتمان‌های قدیمی نشانند. آن چه که در ادبیات زنان اصلاح طلب به عنوان کار آرام و عمیق و بنیادی از آن نام برده می‌شود، در حقیقت همین است که قرار است با بالا بردن آگاهی و تعقل نزد زنان (و احتمالا مردان) زمینه‌های فرهنگی تغییر در قوانین را فراهم کند. کار آرام اصلاح طلبان برای بهبود وضع زنان در قیاس با شتاب پیش رفت برنامه های توسعه و شتاب سرسام آور عوارض ویران گر آن، خلایی را موجب می‌شود. این خلا را فی الحال فمینیسم اسلامی با تلاش برای تلطیف قوانین حکومتی پر کرده است.

واقعیت این است، که گرایشات سیاسی متفاوت در جنبش زنان همیشه وجود داشته‌اند و تنوع در این جنبش به اعتبار تعلق زنان در جامعه به طبقات و گروه های بزرگ اجتماعی، امر تازه‌ای نیست. در جنبش زنان در ایران نیز علی رغم محدودیت‌های ابراز وجود سیاسی و اجتماعی فعالین این جنبش، و علی رغم جوان بودن آن، تمایزات سیاسی نامرئی نبوده است. اما واقعیت این است، که دوره‌ی حاضر سرآغاز یک تفکیک سیاسی و طبقاتی جدی در جنبش زنان است. لیبرالیسم حاکم بر فضای فکری ایران به



## دریغ: انگشت های پدرم

سارا محمدی

«مرد بی انگشت»

مرد بی انگشت

شعر نمی تواند بخواند،

مرد بی انگشت

به وقت چاپ کتاب شعر قطوری...

چهار انگشتش رفت زیر دستگاه برش

بعد از نهار

وقت سبزی درخت ها

انگشت هایش رفتند.

بهار بغض ترکید:

این عروسک خیلی هم زیبا نیست پدر!

نود و هفت ساعت اضافه کاری

نود و هشت ساعت

نود و نه ساعت...

یک آن چشم های بهار

چشم هایش ربود...

و در یک لحظه

در یک لحظه ی عجیب

تبدیل به مرد بی انگشت شد...

مرد بی انگشت

شعر نمی تواند بخواند

نوشتن هم نمی داند،

همیشه باید

ورقه ی کاغذ

فقط در دو ساتی باشد.

اضافه کاری شب عید پدر!

بابت چهار تومان بیش تر بود

در حالا

دست هیچ مردی نمی توانم

بگیرم به عشق

که کار عشق تو تمام کردی.

اولین و آخرین شعر من

اشاره ی انگشتان تو هستند

در چهار لحظه

به چهار سو...

۱۹ اردیبهشت ۸۱

می بود، می توانست قابل درک باشد. اما مباحث رایج در این زمینه، حکایت از این دارد که مساله عمدتا این نیست و سمت گیری فرهنگی و یا تلاش برای تثبیت یک پلاتفرم کار فرهنگی در جنبش زنان بیش از آن که ربط مستقیمی به محدودیت های کار و فعالیت در ایران داشته باشد، یک موضع سیاسی روشن است.

4-Eyerman, Ron; Social Movements: A Cognitive Approach; Cambridge, 1991.  
Tarrow, S. G ; Power in Movement: Social Movements, Collective Action and Politics; Cambridge, 1994.

۵- تقریبا در یک سال گذشته نشریه ی «زنان» سلسله مصاحبه هایی را منتشر کرده در مورد شکل گیری جنبش زنان و مقتضیات و پیش شرط های آن. در این مجموعه که البته نقطه عزیمت های متفاوتی را منعکس می کند، نمونه های قابل توجهی از گرایش به سوق دادن جنبش زنان به کار فرهنگی وجود دارد.



### نشریات رسیده

– «راه کارگر»، نشریه ی ارگان مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، شماره ی ۱۷۱، نیمه ی اول ۱۳۸۲

– «بولتن نظرات»، از انتشارات حزب رنجبران ایران، شماره های ۳۴ و ۳۵، آذر تا اسفند ۱۳۸۲

– «کار»، نشریه ی سازمان فداییان (اقلیت)، شماره های ۴۲۰ تا ۴۲۵، دی تا اسفند ۱۳۸۲؛  
– «آفتاب»، فرهنگی و ادبی و اجتماعی، شماره ی ۶۳، دی ۱۳۸۲

– «راه آزادی»، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، شماره ی ۹۵ تا ۹۷، مهر ۱۳۸۲ تا فروردین ۱۳۸۳

– «کارگر سوسیالیست»، نشریه ی اتحادیه ی سوسیالیست های انقلابی ایران، شماره ی ۱۳۵، اسفند ۱۳۸۲

– «آرش»، فرهنگی و سیاسی و اجتماعی، شماره ی ۸۶، بهمن و اسفند ۱۳۸۲

– «آزادی»، وابسته به جبهه ی دموکراتیک ملی ایران، شماره ی ۳۱-۳۲، تابستان و پاییز ۱۳۸۲

– «جهان امروز»، از انتشارات حزب کمونیست ایران، شماره های ۱۱۲ تا ۱۲۷، ژانویه تا آوریل ۲۰۰۴

– اسناد و مصوبات نشست سوم «اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران»، مهر ۱۳۸۲

اندازه ی کافی ماتریال فکری در اختیار اصلاح طلبان گذاشته است که سخن گویان آن بر متن شکست های جنبش سوسیالیستی، آن جا که قوانین برد و باخت را خودشان تعیین می کنند، متکلم الوحده شوند. جنبش زنان به اعتبار موقعیت اجتماعی زنان، جنبشی است عمومی. با این وصف، در مقیاسی جهانی سوسیالیسم به طور قطع قوی ترین گرایش در این جنبش بوده است. غرض در این جا قضاوت سازمان ها و احزاب وابسته به این سنت نیست، بلکه قضاوت یک سنت سیاسی جهانی به قدمت وجود نظام سرمایه داری است. مصایب و معضلات زنان در جهان امروز بیش از هر زمان دیگری در پیوند مستقیم با نظام سرمایه است. اگر قرار است موقعیت زن تغییر کند، این مبارزه باید متکی به توده ی عظیم زنان شود و تنها پلاتفرم متحد کننده در چنین جدالی، پلاتفرم مبارزه ی ضد کاپیتالیستی است.



### یادداشت ها:

1-Cheng, L: "Globalization and Womens Paid Labour in Asia". in : International Social Science Journal, June 1999, Vol 51.

Shsild, Veronica; "Gender Equality Withou Social Justice: Women's Right in the Neoliberal Age"; in: NACLA Report on the Americas ; Jul/Aug 2000, Vol 34/1.

Seamus Cteary; The Role of NGOs under Authoritarian Political Systems; Macmillan Press, 1997.

۲- نمونه های فراوانی از چنین بیانهایی در متون و ادبیات منتشر شده در خارج و داخل کشور هست. به جز شیرین عبادی و مهرانگیز کار که دو چهره شناخته شده در ترسیم این سمت گیری هستند، به نمونه های دیگری نیز می توان اشاره کرد: از جمله نگاه کنید به مصاحبه با حمید رضا جلایی پور در روزنامه ی «نوروز»، ۲۷ خرداد ۱۳۸۱؛ مقاله ی «زنان ایران، حرکت تدریجی، صلح آمیز و مدنی»، نوشته ی دکتر ناهید مطیع در نشریه ی «زنان»، شماره ی ۹۰، مرداد ۱۳۸۱؛ و هم چنین مواضع عمومی حرکت موسوم به «جمهوری خواهان».

۳- اگر جذابیت «کار فرهنگی» به منظور دور زدن سد خفقان و آزارهای پلیسی جهت باز کردن امکان بحث و فعالیت در مورد مساله ی زن